

اسطوره یاد و فراموشی در داستان‌های رمزی و تمثیلی ایرانی

دکتر مریم حسینی^۱

عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء

چکیده

از انواع اسطوره‌ها، اسطوره «یاد و فراموشی» ست که نمونه‌های فراوانی از آن را می‌توان در میان اقوام و قبایل و تمدن‌های مختلف یافت. «میرچا الیاده» دین‌پژوه رومانیایی در مقالاتی به تبیین این اسطوره پرداخت و نمونه‌هایی از آن را در میان یونانیان، هندوان، گنوسیان و مانویان معرفی کرد. «سرود مروارید» که اثری گنوسی‌ست، نمونه عالی این اسطوره است که مضمون فراموشی و به‌خاطر آوردن در آن شباهت فراوانی با داستان هندی «ماتسیندرانات و گوراخانات» و روایت «شیخ صنعان و دختر ترسا»ی عطار دارد.

با توجه به این‌که از آبخورهای داستان‌های رمزی ابن‌سینا و سهروردی، حکمت هرمسی و گنوسی‌ست، می‌توان نمونه‌هایی از این اسطوره گنوسی را در این روایت‌ها نیز یافت. هدف از نگارش این مقاله، تبیین و تطبیق اسطوره یاد و فراموشی به‌عنوان اسطوره‌ای گنوسی در داستان‌های رمزی و تمثیلی ایرانی‌ست. داستان‌های «حی بن یقظان»، «سلامان و ابدال»، «رسالة الطیر» و «قصیده عینیه» ابن‌سینا، «عقل سرخ»، «قصه الغربة الغربية»ی سهروردی و داستان «شاهزاده‌ای که جادوگر او را فریفت» در مثنوی مولوی، نمونه‌های مورد بررسی در این مقاله‌اند.

واژگان کلیدی: اسطوره یاد و فراموشی، حکمت گنوسی، داستان‌های رمزی، ابن‌سینا، سهروردی، عطار، مولوی

^۱.drhoseini@yahoo.com

پیشینه پژوهش

میرچا الیاده^۲ (۱۹۰۷-۱۹۸۶) دین‌پژوه، اسطوره‌شناس و منتقد برجسته رومانیایی در مقاله‌ای با عنوان «اسطوره‌های یاد و فراموشی» در دو کتاب چشم‌اندازهای اسطوره و اسطوره و واقعیت، نمونه‌های هندی، یونانی و گنوسی از این روایت ارائه می‌دهد و به شباهت بی‌مانند داستان «سرود مروارید» و داستان «ماتسیندرانات و گوراخانات» اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد که حکمت گنوسی بر اندیشه هندی هم تأثیرگذار بوده است. او در فصل هفتم کتاب اسطوره و واقعیت از اسطوره‌های یاد و فراموشی سخن می‌گوید. فصل هفتم کتاب چشم‌اندازهای اسطوره هم به همین بحث اختصاص دارد. در این دو مقاله که هر دو با هدف و چشم‌اندازی مشترک و مشابه نوشته شده‌اند، نویسنده به داستان حماسی یکی از سرشناس‌ترین مرتاضان و یوگی‌های هند در قرون وسطی و چگونگی ماجرای ازدست‌دادن حافظه و دچار فراموشی شدن وی اشاره می‌کند.

در میان پژوهندگان ایرانی، «عبدالحسین زرین‌کوب» در مقاله‌ای درباره «شیخ صنعان» که در مجله یغما در سال ۱۳۵۰ به چاپ رسانده بود، به مآخذ دیگری اشاره می‌کند که برای بحث مقاله حاضر جالب است. وی به فصلی از کتاب ذم‌الیهوی اثر «ابن جوزی» (۵۰۸-۵۹۷) فقیه، محدث، تاریخ‌نگار اسلامی اشاره دارد که عنوان آن چنین است: «در ذکر کسانی که به سبب عشق، کارشان به کفر انجامید». باب چهارم و سوم کتاب ذم‌الیهوی دربردارنده پنج حکایت است که دو تای آن، حدیث مروی از حضرت رسول‌الله است و سه دیگر، سه حکایت در همین باب. زرین‌کوب در مقاله خود (۱۳۵۰: ۲۵۹) به دو حدیثی اشاره می‌کند که در آن حضرت رسول اکرم(ص) از عابدی سخن می‌گوید که سیصد سال از عمر خود را به عبادت گذرانده، و روزه‌دار روز و شب‌زنده‌دار شب بوده است. اما وی به سبب گرفتاری عشق زنی به خدا کافر می‌شود و همه آداب عبادت را ترک می‌کند؛ ولی سرانجام خداوند وی را درمی‌یابد و به سبب عبادتش او را به وسیله یکی از افرادش توبه می‌دهد. (ابن جوزی، ۱۹۹۸: ۴۰۸-۴۰۹)

^۲Mircea Eliade

روایت بعدی که شباهت بسیاری به روایت پیشین دارد، از «ابن عمر» نقل می‌شود که گفت: رسول‌الله فرموده است که «زنان، صواحبات داوود و سلیمان و «کرسف» بوده‌اند. از او پرسیدند که کرسف کیست؟ او گفت مردی بود که در ساحل دریا سیصدسال عبادت می‌کرد. زنی اعجمی بر وی گذشت و او به خدا کافر شد. اما خداوند به سبب عبادتش وی را نجات داد و او توبه کرد.» (همان)

همین دو حکایت نشان می‌دهد که ماجرای عابدی که به سبب شیفتگی زنی از ایمان به دور می‌افتد و حقیقت را فراموش می‌کند و دوباره به یاری خداوند آن را به‌خاطر می‌آورد، از روایات مشهور و ماندگار بوده است که در طول زمان به شیوه‌های روایی متعددی در میان ملل مختلف دیده می‌شود.

دایرةالمعارف بریتانیکا ذیل مدخل «اسطوره و اسطوره‌شناسی» مبحثی را درباره انواع اساطیر دارد که یکی از آن‌ها به اسطوره یاد و فراموشی اختصاص دارد. به استناد این منبع، شاید قدیم‌ترین اسطوره‌های یاد و فراموشی را بتوانیم در آیین گنوسی^۳ بیابیم. فراموشی موقعیتی است که عارف گنوسی باید از آن پرهیز کند. "اما از نظر گنوسیان، یکی از راه‌های وصول به حقیقت آن است که سالک نخست به ورطه فراموشی افکنده شود تا بتواند در این آزمون سخت، پیروز آید و حقیقت و مثال اعلی بر دلش کشف گردد و از آن پس، عارف و شناسا گردد." (اسماعیل‌پور، ۱۳۹۰: ۳۰۶)

«بلقیس سلیمانی» در همین راستا در دو مقاله «افلاطون شاعر» (۱۳۷۶) و «حکایت یاد و فراموشی» (۱۳۷۷) از شباهت اسطوره یاد و فراموشی در اساطیر هند (ماتسیندرانات و گوراخانات) و افلاطون و داستان شیخ صنعان عطار سخن می‌راند و با تکیه بر دو کتاب الیاده یعنی چشم‌اندازهای اسطوره و اسطوره و واقعیت از این نوع اسطوره و موارد شباهت میان آنان پرده برمی‌دارد. «حمیدرضا شایگان‌فر» نیز در مقاله‌ای با عنوان «مأخذ داستان شیخ صنعان» (۱۳۸۷) حکایت ماتسیندرانات و مرید وی گوراخانات را می‌آورد و همان‌گونه که سلیمانی پیش از این نشان داده بود، به شباهت فوق‌العاده این دو داستان اشاره می‌کند. (شایگان‌فر، ۱۳۸۷: ۱۱۲)

«ابوالقاسم اسماعیل‌پور» نیز در کتاب اسطوره آفرینش در آیین مانی (۱۳۸۱) از سرود مروارید به عنوان یک نمونه از داستان‌های گنوسی آغاز دوره مسیحیت که به زبان سریانی‌ست، یاد می‌کند و به ذکر این نکته می‌پردازد که این

^۳Gnostic

داستان، تمثیلی از گم‌گشتگی و سرگشتگی انسان در ظلمت تن است که با ابتلا به فراموشی و سپس یادآوری مجدد، به هدف اصلی خود از سفر به سرزمین مصر که همان ربودن «مروارید» از چنگال اژدهاست، پی می‌برد. وی همچنین در فصلی از کتاب *زیرآسمانه‌های نور* با عنوان «مضمون گنوسی در حکایت شیخ صنعان» به بررسی اسطوره یاد و فراموشی در این اثر می‌پردازد و ضمن تشریح اسطوره در داستان شیخ صنعان، به منابع نخستین گنوسی آن که در این مقاله نیز از آن‌ها بهره خواهیم برد، اشاره می‌کند.

اسماعیل‌پور در کتاب مذکور و همچنین مقدمه ترجمه کتاب *ادبیات گنوسی اثر «هالروید» (۱۳۸۸)* عقیده خود پیرامون گنوسی‌بودن مانوی‌ها را ابراز می‌دارد و معتقد است که مانی خود شخصی گنوسی بوده و آراء و عقاید وی در باب نور و ظلمت و غربت بشر بر روی زمین، ناشی از چنین آرائی است. البته لازم به ذکر است که پیش از این «گیسپل» در مقاله خود در *دائرةالمعارف دین* نیز چنین نظری را در این باب ارائه می‌کند. (گیسپل، ج ۵: ۵۷۲)

۱- اسطوره یاد و فراموشی در میان هندوان

الیاده در فصلی از کتاب‌هایش درباره اسطوره یاد و فراموشی، حکایت عابدی هندی و استادی جوکی به نام ماتسیندرانات را می‌آورد که به سبب شیفتگی بر ملکه، هویت خود را به کلی از یاد می‌برد و تسلیم هوی و هوس می‌شود. ماتسیندرانات در سرزمین کادالی^۴ به اسارت زنان درمی‌آید و دربند می‌افتد. گوراخات - شاگرد ماتسیندرانات - درمی‌یابد که مرگ او حتمی و قطعی است. پس به قلمرو «یما»^۵ می‌رود و پس از مطالعه کتاب *قسمت‌ها و مقدّرات*، برگه مربوط به استاد را می‌رباید و سرنوشت او را دستخوش تغییراتی می‌کند. سپس به هیئت زنی رقصنده نزد استاد می‌رود و با رقص، آواز و کلماتی کنایه‌آمیز هویت حقیقی ماتسیندرانات را به یاد او می‌آورد. (الیاده، ۱۳۸۶، ۱۱۹)

این داستان روایتی از اسطوره یاد و فراموشی در میان هندوان است. سقوط روح در مدار وجود و در نتیجه فقدان شعور به هویت را مجسم می‌کند. آن‌ها فراموشی را برابر خواب و مرگ می‌دانند و معتقدند که وقتی خدایان دچار فراموشی شوند و حافظه‌شان پریشان گردد، از آسمان سقوط می‌کنند. (همان: ۱۲۲) از نظر هندوان که به تناسخ

^۴Kadali

^۵Yama

اعتقاد دارند، با دریدن حجاب مایا^۶ می‌توان بر نادانی و غفلت غلبه کرد و به بیداری دست یافت. بیدار تمام‌عیار هم بوداست که صاحب علم کامل و معرفت مطلق است.

فلسفه اسطوره یاد و فراموشی را می‌توان در اندیشه‌های «شانکارا»^۷ فیلسوف دوره میانه هندوستان یافت. (بریتانیکا، ۱۹۹۱) وی شرحی بر یکی از داستان‌های مشهور هندی در اوپانیشادها می‌نویسد و به ذکر اهمیت یاد و فراموشی می‌پردازد. متن چاندوگیا اوپانیشاد^۸ از مردی سخن می‌گوید که راهزنان چشمانش را بستند و به مکانی دور و پرت از شهر و آبادی بردند و تک و تنها رهایش کردند. آن مرد شروع به فریادزدن می‌کند و می‌گوید: «مرا با چشمانی بسته به این‌جا آورده‌اند، مرا با چشمانی بسته در این‌جا رها کرده‌اند.» (الیاده، ۱۳۹۱: ۱۴۸) نواری که بر چشمان مرد بسته می‌شود، همان حجاب مایاست که مایه گم‌گشتگی است. حجاب مایا انسان را از به‌یادآوردن هدف واقعی و ریشه اصلی‌اش بازمی‌دارد. با دریدن پرده و جستجوی دوباره باید راه به خانه را دریافت. در این اثر «فراموشی از یک سو برابر است با خواب و از سوی دیگر برابر است با گم کردن خویشتن؛ یعنی گنجی و سرگردانی و ناپیایی.»

همان‌طور که پیش از این نیز اشاره شد، الیاده در مقاله‌اش به مشابهت میان تفکر گنوسی درباره یاد و فراموشی و فلسفه هندی اشاره می‌کند. از نظر گنوسی‌ها بالاترین حقیقت این است که فرد گنوسی در این می‌زید و در آن حرکت می‌کند، اما در حقیقت از این دنیا نیست و تعلقش بدان ندارد؛ بلکه از جای دیگری می‌آید. «گینزای دست راست مندایی، راز را بر او آشکار می‌سازد: وطن تو این‌جا نیست، ریشه تو از این دنیا نیست. و گینزای دست چپ می‌گوید: تو اهل این‌جا نیستی، اصل و تبار تو از این‌جا نیست؛ جایگاه تو جایگاه حیات است.» (همان: ۱۶۷)

در تفکر فلسفی هند نیز موضع مشابهی وجود دارد. نفس (پوروشا)^۹ در اصل بیگانه است و هیچ نسبتی با این دنیا (پراکریتی) ندارد. برای فرد گنوسی و عابد هندی اهمیت دارد که آن واقعه‌ای را که در عصر اساطیری رخ داده است، بدانند یا بهتر بگوییم آن را به یاد بیاورند. برای ایشان اهمیت دانستن وقایعی که در گذشته‌ی افسانه‌ای روی داده، در این است که شخص با آموختن و دانستن آن‌ها از طبیعت و سرشت راستین خود باخبر گردیده و بیدار می‌شود. (همان: ۱۶۸)

^۶Maya

^۷Sankara

^۸Chandogya Upanishad

^۹Ourusha

۲- اسطوره یاد و فراموشی در یونان باستان

در یونان باستان ایزدبانوی «منموسین» تجسم یاد و حافظه است. او هرآنچه بود، هرآنچه هست و هرآنچه خواهد بود را می‌داند. وی مادر «موزها»ست که شاعران تحت سلطه آنان هستند. وقتی موزها شاعری را تسخیر می‌کنند، به‌طور مستقیم از مخزن دانش منموسین، دانش خاستگاه‌ها و آغازها، بهره‌مند می‌شود و مطالب خود را استخراج می‌نماید. همچنین یونانی‌ها به وجود چشمه‌ای به نام «لته»^۱ یا «فراموشی» باور دارند و برآنند که هرکس که بدان وارد شود، حافظه خود را از دست می‌دهد. زیرا این رودخانه، رودخانه مرگ است.

بسیاری از فلاسفه یونان باستان مانند «فیثاغورس» و «امپدوکلس» به تناسخ باور داشتند و بر این باور بودند که می‌توانند گذشته خود را به یاد بیاورند. امپدوکلس درباره خود می‌گوید: «آواره سرگردانی هستم که از سکونت‌گاه الهی تبعید شده‌ام. در اعصار پیشین هم پسر بودم هم دختر، هم گیاه بودم هم پرنده، هم ماهی خاموشی در دریا.» از این‌رو «هرمس» به فرزند خود «آیتالیدس» حافظه‌ای پایدار و تغییرناپذیر می‌بخشد تا او را بی‌مرگ و جاودانه سازد. (همان، ۱۵۵) نظیر همین اعتقاد را جادو طبیبان آمریکای شمالی ادعا می‌کنند که دوران پیش از تولد خود را به یاد می‌آورند. چنین خاطره‌ای بنابر اسطوره‌شناسی ایشان در میان مردم عادی به‌دست فراموشی سپرده شده است. (بریتانیکا، ۱۹۹۱)

پس در یونان باستان به‌یادآوردن، دو شکل کلی داشته است: یکی حافظه تاریخی و زندگی‌های پیشین فرد و دیگر حافظه ازلی که به وقایع آغاز جهان و آفرینش گیتی و پیدایش خدایان و انسان‌ها مربوط می‌شود. اما افلاطون تعبیر و تفسیر تازه‌ای ارائه می‌دهد که به حکمت گنوسی سخت شبیه است. وی می‌گوید روح در میان دو زندگی بر روی زمین، صور مثالی را مشاهده می‌کند و از دانش و شناختی تازه برخوردار می‌شود. اما هنگامی که مجدداً در جسمی تازه حلول یافت، از چشمه لته می‌نوشد و آن دانش و شناخت را فراموش می‌کند. اما این دانش به‌صورت بالقوه در جان وی مکتوم است تا روزی دوباره آن را به‌دست آورد. نزد افلاطون آن‌چه از اسطوره یاد اهمیت دارد، یادآوری حقایق عالم مثال است که روح در حیات پیشین خود به آن‌ها وقوف یافته، ولی بر اثر هبوط به عالم محسوس و زندانی شدن در جسم و پرداختن به هوی و هوس، آن حقایق را فراموش کرده است. به این دلیل افلاطون معتقد است

^۱Mnemosyn

^۲Muses

^۳Lethe

دانش به معنی آموختن و کسب حقیقت نیست؛ بلکه به معنای یادآوری است. و سقراط کسی بود که وظیفه به یادآوردن مردم خفته را بر عهده گرفته بود. او در دفاعیه‌اش می‌گوید:

از آن‌جا که مشکل بتوانید کس دیگری مثل من پیدا کنید، به شما توصیه می‌کنم از خون من بگذرید و بگذارید زنده بمانم. به گمانم شما از این که کسی پیدا شده که شما را حین چرت‌زدن غافل‌گیر کرده و ناگهان از خواب پریده و بیدار شده‌اید، خیلی ناراحت و عصبانی هستید و شاید فکر کنید اگر مرا اعدام کنید، آن وقت می‌توانید بقیه عمر خود را همین‌طور در خواب بمانید، مگر آن‌که خداوند از سر لطف و محبتش یک خرمگس دیگر را به سراختان بفرستد. (الیاده، ۱۳۹۱: ۱۵۹-۱۶۰)

فلوطين بر آن است که حافظه و یادآوری برای کسانی است که فراموش کرده‌اند. یادآوری، فضیلت است برای آنان که از خاطر برده‌اند و کاملاً را نیازی به یادآوری نیست. (الیاده، ۱۳۹۱: ۱۵۱) در این‌جا باید به این نکته نیز توجه کرد که خداوند به دلیل عشق و محبت مفرط و بی‌بدیلی که به نوع انسان دارد، آموزگار یا استادی نزد وی می‌فرستد تا او را از خوابی که برابر با جهل و نادانی است، بیدار سازد. پس از ذکر این نکته، توجه به این مهم نیز ضروری است که آنچه در این پژوهش به‌عنوان اندیشه مرکزی مورد نظر است، مسأله به یادآوردن تاریخ ازلی و ناخودآگاهی جمعی است؛ از آن‌جا که دانش بنیادی جهان در دسترس همگان نیست، اسطوره یاد می‌تواند یادآوری شکلی از نوستالژی جمعی باشد.

۳- اسطوره یاد و فراموشی مضمونی گنوسی

از مضامین اسطوره‌ای گنوسیان، درون‌مایه خواب و فراموشی است. فراموشی و راه رسیدن به حقیقت در آثار گنوسیان، روایتی تمثیل‌گونه دارد که در «انجیل حقیقت» نیز بدان اشاراتی شده است که از همه مهم‌تر تأکید بر این نکته است که «فراموشی، فرزند آشفتگی وحی ناشده بود. اندیشه‌ای که نه از پدر، بلکه به سبب او آشکاره گشت. معرفت (گنوس) از او پدیدار شد، پس فراموشی باید پاشیده گردد تا پاره‌های نور پدر را بشناسد. فراموشی پدید آمد تا کسی پدر را نشناسد. پس هنگامی که او شناخته شود، فراموشی ناپدید گردد. او به پاس «فراموشی»، نور را برای آنان به میان ظلمت افکند. آنان را روشناگر شد. راه بدانان نمود. آن راه، راه حقیقت است...» (اسماعیل‌پور، ۱۳۹۰: ۳۰۶) اسماعیل‌پور که مطالعات فراوانی درباره آیین گنوسی و مانوی داشته، درباره یاد و فراموشی در آیین گنوسی می‌نویسد: «یاد، پایه زندگی و خلاقیت است و فراموشی بُن و سرچشمه خویش، به منزله هبوط در ظلمت و مرگ است.» (۱۳۸۷: ۷۰)

مضمون سرود تمثیلی مروارید نیز فراموشی و خواب و گذر از آزمون دشوار سلوک و ستیز با نفس اماره است. ترجمه این روایت را استاد زرین‌کوب با عنوان «جامه فخر» در ضمیمه کتاب *ارزش میراث صوفیه* منتشر کرده است. (زرین‌کوب، ۱۳۸۲: ۲۸۴) شاهزاده پارتی به فرمان پدر از مشرق زمین راهی مصر می‌شود تا مرواریدی را که در دهان اژدهایی اسیر شده به چنگ آورد و متعاقب آن، خلعت فخر پوشد و پس از آن به سرزمین خود بازگردد تا برجای پدر بر تخت شاهی بنشیند. به جهت تمتّعات مادی و دنیوی، شاهزاده را فراموشی فرا می‌گیرد و به خواب جهل فرو می‌رود. منجی وی پرنده‌ای است که با خواندن آوازی و آوردن نامه‌ای از پدر و مادر، سرزمین اصلی وی را به یاد وی می‌آورد و وی را به حرکت و جدال اژدها و به‌دست‌آوردن مروارید ترغیب می‌کند.

«من از یاد بردم که خود پادشاه‌زاده‌ام و به بردگی پادشاه آن‌ها تن در دادم. گوهر را نیز که پدر و مادرم مرا بدان علّت فرستاده بودند از یاد بردم و از گرانی خورش‌های آن‌ها به خوابی گران در افتادم» (زرین‌کوب، ۱۳۶۲: ۲۸۶).

جز منابع گنوسی، مضمون فراموشی و خواب را می‌توان در میان اساطیر مانویان که خود شاخه‌ای از گنوسیان هستند، یافت. اسماعیل‌پور یکی از تمثیلات ایشان را به نقل از *هاآردت* که کتابی مستقل درباره گنوسی‌ها منتشر کرده، چنین می‌آورد:

«مندای حیه (آگاهی زنده) آسوی من فراز آمد/ و بی‌درنگ جانم را زیناوند کرد/ آهنگ حیات بر من فراخواند/ و دستیارانی برایم آفرید/ دستیارانی از بن نور،/ خروش برکشید و شنوایم کرد/ روحم را از خواب برخیزاند/ خدای رازها را برخیزاند/ انسان را که در میان اجساد پراکنده بود، برخیزاند/ و مرا از خوابی برخیزاند/ چه حیات در من پدید آورده بود.» (هالروید، ۱۳۸۷: ۳۲-۳۳)

در اساطیر مانوی، درون‌مایه فراموشی را به‌صورت بیهوشی یکی از ایزدان آفرینش نخست می‌بینیم. «هرمزدیغ» پس از آن‌که از نیروهای شرّ شکست می‌خورد، در ژرفای دوزخ بیهوش فرومی‌افتد. بیهوشی و اسارت او نماد اسارت روح انسان در تخته‌بند تن است که سرانجام به دست منجی‌اش «مهر ایزد» نجات می‌یابد. (همان: ۳۱۰) وی از بهشت نور فرومی‌آید تا در مرز دو جهان نور و ظلمت به نبرد اهریمن با پادشاه ظلمت برود. «چون هرمزدیغ بی‌هوش در ته ظلمت افتاده بود، نه چیزی می‌شنید و نه چیزی می‌دید، عرفا از این وجه زندگی او به فراموشی، کوری و کری انسان در عالم خاکی تعبیر کرده‌اند.» (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۳: ۲۶) با توجّه به آنچه گذشت، می‌توان گفت که تنها با

۱۴. در این‌جا باید به شباهت بی‌مانند این تعبیر با «حیّ بن یقظان» و «زنده بیدار» ابن‌سینا توجّه نمود.

بیدار شدن از حالت بی‌هوشی است که وضعیّت واقعی هر شخص برای او روشن و موجب از بین رفتن مرگ و یأس می‌شود.

«نوری سادات شاهنگیان» در مقاله‌ای (۱۳۸۴: ۵۵) با عنوان «نجات در آیین گنوسی» به اهمیت این مرحله در میان گنوسیان می‌پردازد. وی معتقد است که طبیعت دوگانه‌انگار آیین گنوسی مستلزم وجود آموزه «نجات» است. با توجه به این‌که مبنای فلسفه گنوسی بر پایه دوگانه‌انگاری روح و ماده و خدا و جهان گذاشته شده، پس خویشتن روحانی در این جهان غریب است. هدف گنوسی ره‌ساختن شخص درون از بندهای دنیا و بازگرداندن او به قلمرو اصلی‌اش می‌باشد. اما بیداری، نجات و آزادی وی در گرو آگاهی و کسب معرفت است. این معرفت از انسان بازداشته شده، زیرا جوهره وجود دنیوی و اصل و اساس جهان، جهل است. در سرشت و طبیعت انسان نیز این جهل بر اثر نفوذ «آرخون‌ها» پرورش یافته است و هم آن‌ها هستند که هدفی جز غافل نگاه‌داشتن انسان از طبیعت راستین خویش ندارند و این جهل به واسطه معرفت و حیانی، زدوده و محو می‌گردد. بدین ترتیب می‌توان گفت که «گنوسیس» شناختی است که از طریق تجربه وحی حاصل می‌شود و پیام‌آور آن از جهان روشنی است و خدای متعال او را به دنیای مادی فرو می‌فرستد. او از حصار افلاک گذر کرده و پس از فریب آرخون‌ها به جهان درمی‌آید. او ارواح انسانی را از خواب زمینی بیدار کرده و معرفت نجات‌بخش را از بیرون به آن‌ها می‌رساند.

۴- توجه ابن‌سینا و سهروردی به رساله‌های گنوسی و هرمسی:

یکی از مهم‌ترین راه‌های نفوذ اساطیر و روایات گنوسی در عرفان اسلامی، آراء هرمسی است. «هرمس» در نوشته‌های اسلامی با «اخنوخ»، یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل، و نیز با «ادریس» پیامبر که نام وی در قرآن آمده است، یکی شمرده شده و او را پیامبر صابئین می‌خوانند. سهروردی او را از جمله پیشوایان حکمت اشراق می‌شمارد و برخی تجربه‌های عرفانی او را یاد می‌کند. همچنین *سلامان و آبسال* هم در اصل رساله‌ای هرمسی بود که «حنین بن اسحاق» آن را به زبان عربی ترجمه کرده است. (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۹: ۳۱۱) دیگر رساله‌های رمزی ابن‌سینا و برخی رساله‌های سهروردی چون *عقل سرخ* و *آواز پر جبرئیل* و بیش از همه *قصّة الغریبه الغریبه* بن‌مایه‌ای هرمسی - گنوسی دارند.

سهروردی هرمس را با القاب «والد الحکما» و «أب الآباء» یاد می‌کند و حتی اساس حکمت اشراقی خود را به او منسوب می‌دارد. از نظر وی این پیامبر، بنیان‌گزار نظریه نورالانوار است که خود نیز با تجرّد از جهان بیرون و عوالم

آفاقی آن را مشاهده کرده است. (بروک و گندی، ۱۳۸۴: ۱۸ مقدمه مترجم) یکی از بخش‌های حکمت هرمسی که به‌تازگی کشف شده، روایت تشرّف هرمس است. هرمس که خود راوی این ماجراست، روایت خود را با خوابی آغاز می‌کند:

حواس من در خوابی عرفانی از کار بازماند/ نه یک خواب‌آلودگی از سر خستگی و بی‌خبرانه/ بل یک خلأ هوشیارانه و آگاهانه/ از جسم خویش رها گشتم/ در تفکراتم فرو رفتم/ و هنگامی که اوج می‌گرفتم، پنداری، هستی وسیع و بیکرانی را دیدم که مرا ندا درداد: «هرمس در جستجوی چه‌ای؟»/ پرسیدم: تو کیستی؟/ «من راهنمای توام، عقل اعلیٰ/ تفکر آتوم^{۱۵} خدای واحد/ همیشه و همه‌جا با توام/...» (همان: ۶۱)

تاکنون درباره هیبوط انسان و تکرار اساطیری آن در داستان‌های تمثیلی، فراوان سخن رفته است. اما از اسطوره یاد و فراموشی که یکی از اسطوره‌های مشترک و موازی اساطیر است، در تحلیل داستان‌های رمزی و تمثیلی کمتر گفته شده است. «هانری کرین» در کتاب *ابن‌سینا و تمثیل عرفانی* به ماجرای فراموشی و یاد بدون توجه به وجه اساطیری آن اشاره می‌کند؛ وی این فراموشی را فراموشی حکمت (Gnosis) می‌داند و بر آن است که تنها به‌واسطه معرفت‌رهایی‌بخش است که خاستگاه آن جهانی آدمی را که در دامگه حادثه در این جهان افتاده است، به یاد او می‌آورد. (کرین، ۱۳۸۷: ۱۵) او این فراموشی را همان به خواب‌رفتن «نمونه» در عالم گنوسی می‌داند (که در قصه مروارید، داستانش نقل می‌شود) و معتقد است که نفس در اشیاء محسوس و بداهت‌های طبیعی به خواب رفته است، و با ادراک مراتب بالاتر وجود، مراتب عالم ملکوت، بیدار می‌شود و به عالم فرشتگان واقف می‌گردد. (همان: ۳۰۳)

۵- اسطوره یاد و فراموشی در رسائل اخوان الصفا

رسائل «اخوان الصفا» مجموعه‌ای از دانش‌های گوناگون است که توسط گروهی سرّی به نگارش درآمده و جمع‌آوری شده است. محل اقامت و مرکز بحث این عده، شهر بصره بوده که در آن سال‌ها یکی از مراکز مهم دانش و عرفان و اندیشه‌های گنوسی، مندایی و صابئین به‌شمار می‌آمد. قابل ذکر است که در جای‌جای این رساله‌ها اشاراتی به آراء گنوسی که نشان از تمایلات نگارندگان آن‌ها به این مکتب فکری دارد، به چشم می‌خورد. آن‌ها در

۱۵. بروک و گندی که مجموعه‌ای از حکمت‌های هرمسی را فراهم نموده‌اند، در متن این مقالات نام خدا را به «آتوم» برگردانده‌اند تا شکل مصری آن تقویت شود.

جلد چهارم رسائل خود، بخش چهل و هشتم درباره هبوط نفس جزئی انسان از عالم روحانی و آمدن و نزولش به عالم دنیا از تمثیلی استفاده می‌کنند که به نظر مأخذ بسیاری از داستان‌ها در یادآوری اسطوره یاد و فراموشی است.

نفس جزئی نزد این گروه از مرتبه‌ای روحانی برخوردار است؛ اما با هبوط در این عالم، غریب افتاده،^{۱۵} و ناپاکی و فساد تن و کالبد او را آلوده است. اخوان الصفاً تقریباً تمامی معارف خود را به شکلی تمثیلی بیان می‌کنند. آن‌ها در این مورد نیز از این شیوه استفاده کرده و نفس جزئی را به مرد حکیمی مانند می‌کنند که در بلاد غربت، گرفتار عشق زنی رعنا شده که بدکردار و جاهل است و طبع و سرشتی ناپاک دارد و با مأكولات و مشروبات و لباس‌های زرین و مسکنی فاخر او را محو و شیفته خود کرده است. و مرد حکیم به سبب عشق، تمامی وجود خود را صرف خواسته‌های وی می‌کند و سرزمین مألوف و خانواده و نزدیکان خود را از یاد برده است. (فراموشی) هبوط نفس موجب می‌شود تا وی گرفتار بلایا و شدایدی شود و از آن‌چه پیش از این بدان مشغول بوده، یاد نکند (و لایذکر شیئاً ممّا کان فیه قبلاً). (همان: ۱۵۲)

اخوان در این جا آیه‌ای را ذکر می‌کنند که وصف حال ایشان است: «وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ» (الصافات: ۳۷) اخوان پس از توصیف این حالات با به‌کاربردن تعبیر مجازی بیدارشدن از خواب، بینایی نفس را به جوهر حقیقی خود در زمانی که نفس به غربت خود در عالم پی می‌برد و نور عالم ازلی حقیقی بر او آشکار می‌شود، توضیح می‌دهند. آنان به این نکته نیز اشاره می‌کنند که این احوال تنها ویژه نفوسی است که ذات خود را درمی‌یابند و می‌بینند؛ زیرا برخی نفوس از جوهر و حقیقت خود غافل می‌مانند و در نتیجه مثل ایشان همچون نابینایی است که روشنایی و ظلمت برایش تفاوتی نمی‌کند. او غربت را در نمی‌یابد و فرقی میان موطن اصلی و سرزمین مجازی نمی‌بیند. (همان، ۱۵۳)

۶- اسطوره یاد و فراموشی در رساله‌های رمزی ابن سینا

در اندیشه‌های ابوعلی سینا (۴۱۶-۳۵۹ ه.ق) ساحتی عمیقاً عرفانی وجود دارد و داستان‌های رمزی سه‌گانه وی واقعه‌های رازآشنایی از حکمت اشراقی است که پس از وی توسط سهروردی، بنیان‌گذاری و تشریح شد. تمثیل‌های عرفانی بوعلی سه رساله *حی بن یقظان*، *رساله الطیر*، و *حکایت سلامان و آبسال* را در بر می‌گیرد. این تمثیل‌ها بیان‌گر شرح مراحل هستند که نفس، پس از رهاشدن از قید و بندها و عروج تدریجی و خروجش از غربت

۱۶. مثل هذه النفس الجزئیة، مع شرف وجودها و ما هی علیه من غربتها الجسمانی... (اخوان الصفا، ۲۰۰۵: ج ۴/۱۵۱)

می‌پیماید. در این سفر نفس با فرشته شخصی خویش دیدار می‌کند. دیداری که طی آن، فرشته، این راهبر درونی، رهرو را با راز کشف و شهود آشنا می‌سازد. لازم به ذکر است که در تمامی این واقعه‌ها، سه مرحله به چشم می‌خورد که عبارتند از: ۱) بیداری نفس و آگاهی‌اش به غربت خویش. ۲) دیدار نفس با فرشته رهبر یا همزاد آسمانی. ۳) سلوک درونی که به ملکوت کشیده می‌شود. (شایگان، ۱۳۸۷: ۲۷۰) اسطوره یاد و فراموشی در همان آغاز سفرها دریافت می‌گردد؛ همان مرحله که کربن آن را «بیداری نفس و آگاهی به غربتش در جهان» قلمداد می‌کند. (همان: ۲۷۱) آن‌چه در ذیل خواهد آمد، اشاراتی به خویش‌کاری در سه رساله ابن‌سینا است.

۱-۶- اسطوره یاد و فراموشی در *حی بن یقظان*

در داستان *حی بن یقظان* که از بن‌مایه‌ای هرمسی برخوردار است، دیدار سالک با زنده بیدار در آغاز داستان به‌وقوع می‌پیوندد. در حقیقت داستان از آن‌جا شروع می‌شود که راوی، حقایق عالم بالا را به‌خاطر آورده و اکنون در آغاز راه شناخت معرفت است. در این میان وظیفه *حی بن یقظان*، بیرون‌آوردن نفس از تاریکی است.

پیر گفت که «اگر نه آنستی که من بدین که با تو سخن گویم، بدان پادشاه تقرّب نمی‌کنم به بیدار کردن تو، و إلا مرا خود بدو شغل‌هایی است که به تو نپردازم، و اگر خواهی که با من بیایی، سپس من بیا.» (کربن، ۱۳۸۷: ۲۹۰)

حی بن یقظان همان انسان نورانی و یا فرشته شخصی است که به دیدار سالک می‌آید و چشمان وی را بر حقایق می‌گشاید. به تعبیر کربن، فرشته تلاش می‌کند تا گم‌گشتی سالک را که گم‌کردن مشرق وجود خویش است، دریابد؛ از این‌رو وی را از معاشرت دوستان ناپاک برحذر می‌دارد و به تأمل و تعمق تشویق می‌کند. (همان: ۱۴)

۶-۲- مضمون یاد و فراموشی در *رسالة الطیر*

در این‌جا لازم است یادآوری کنیم که یکی از آبخشورهای ابن‌سینا در آفرینش آثارش، رساله‌های اخوان الصفاست. داستان کبوتر مطوّقه برای نخستین‌بار در این رسائل آمده؛ هرچند پیش از آن نمونه دیگری از آن در کلیله و دمنه موجود بوده است. کتاب‌های بسیاری در آفرینش *رسالة الطیرها* نقش داشته‌اند و از میان آن‌ها تأثیر کلام الهی و قرآن، آشکارتر است. «می‌توان گفت که پس از قرآن، سبک نگارش اخوان

الصفا از سرچشمه‌های اصلی ابن‌سینا بوده است.» (تقی، ۱۳۸۷: ۱۹۵) بیهقی در تتمه «صوان الحکمة» می‌نویسد که پدر ابن‌سینا اسماعیلی بوده و رسائل اخوان الصفا را مطالعه و تأمل می‌کرده و ابن‌سینا نه تنها با رسائل آشنا بوده، بلکه از آن تأثیر فراوان گرفته است. (همان: ۲۳۸)

«شکوفه تقی» که عرفان و فلسفه را در رساله الطیر ابن‌سینا بررسی کرده، از درون‌مایه «یاد و فراموشی» و یا «خواب و بیداری» غافل نمانده و در تحلیل خود در داستان به آن توجه کرده است. در فصلی که وی به تأثیر رسائل اخوان الصفا بر رساله الطیر ابن‌سینا صحه می‌گذارد، بخشی را به تأثیر رساله چهل و هشتم اخوان بر رساله الطیر اختصاص می‌دهد و در ضمن آن از هبوط و سقوط روح، غربت و درد روح و بیدار شدن نفس می‌گوید. به زعم وی هدف ابن‌سینا از نگارش این اثر این است که هرکس که این کتاب را بخواند، و محتوای آن را بیابد و مطابق آن عمل کند، و مطالب آن را تحقق بخشد و به گوش دیگران برساند، رسالت خود را در زندگی انجام داده است. رساله الطیر، کنایه از پیامی است که از جانب خدا به مرغ روح می‌رسد و زندگی فرد، تحت تأثیر آن پیام قرار می‌گیرد. اما آن‌که در خواب غفلت فرو رود، چه بسا در بی‌خبری و نارضایتی از دست برود. (همان: ۱۵۵)

در رسائل همچنین درباره هبوط نفس جزئیّه و گرفتاری وی در دریای هیولی و آب ظلمات سخن رفته است. ابن‌سینا این حال را به حال پرندگانی نسبت می‌دهد که گرفتار دام شده‌اند و هریک برای آزادی خویش تدبیری می‌اندیشد و بدین‌سبب جمعیت ایشان به تفرقه می‌کشد. مدتی بدین منوال می‌گذرد تا هریک بر آن حال خوگر می‌شود و در قفس آرام می‌گیرند:

«و به ناگاه در میان بندها و دام‌ها سرنگون گشتیم. حلقه‌های دام بر گردن‌مان حلقه شد و بندهای تور بر بال‌هایمان بسته شد و رشته نخ‌های تله بر پاهایمان گره شد. یک‌بار در جنش شتافتیم، دستاوردی غیر از تنگی و ماندگی نیافتیم، تن به نابودی سپردیم و هریک سرکار خویش گرفتیم ... چندی بر آن حال بودیم تا به دام خو کردیم و در قفس‌ها آرمیدیم.» (همان: ۲۷۱)

این مرحله را می‌توان با مرحله فراموشی و خاموشی در آئین گنوسی مقایسه کرد. پس از آن در رسائل می‌آید که وقتی روح مدتی در این دام ماند، پیش می‌آید که از خواب غفلت بیدار شده، ذات خود را مشاهده کند، در نتیجه‌ی آن به جوهر خویش آگاهی یابد. این آگاهی و شناخت، روح را به غربتش در این عالم ماده واقف نموده، او را بر آن می‌دارد که برای بریدن از تاریکی و یافتن نور، چاره‌ای بجوید:

تا آن روز که از میان بندها دیده گشودم و برفراز خویش گروهی از پرندگان را دیدم که سرها و بال‌ها از دام‌ها به‌در آورده بودند و تن از قفس‌ها رهانیده بودند و فقط در پاهایشان بازمانده، پاره‌بندی داشتند. من با دیدن ایشان آنچه را که فراموش کرده بودم، به یاد آوردم. (فذکر تئی ماکنْتُ اُنسِیْتَه) (همان: ۲۲)

ابن‌سینا در رساله الطیر از زبان مرغ زندانی، به هنگام ملاقات با مرغان آزاد و یادآوری ایام گذشته احساس مشابهی را بیان می‌دارد. یادآوردن آنچه گذشته و فراموش شده، به هدایت مرغان آزاد ممکن می‌شود. آوردن واژه ذکر پس از نسیان در عبارت بالا، همان یاد پس از فراموشی است. این بخش از داستان را می‌توان با داستان «طوطی و بازرگان» در مثنوی مولوی مقایسه کرد. در آن داستان هم طوطی اسیر قفس، آزادی و رهایی خود را مدیون مرگ نمادین طوطیان هندوستان است. هندوستان همان سرزمین موعود و وطن اصلی است که بازگشت به آن آرزوی هر طوطی‌ای است.

۳-۶- اسطوره یاد و فراموشی در سلامان و آبسال

از سلامان و آبسال، روایت‌های متعددی در دست است. یکی از روایت‌های آن که در نمط نهم کتاب اشارات و تنبیهات ابن‌سینا آمده، و با مفهوم یاد و فراموشی قابل تحلیل است، در این‌جا مورد بررسی قرار می‌گیرد. سلامان شاهزاده‌ای است که بدون مادر و از نطفه پدر زاده می‌شود و توسط دایه خود که آبسال نام دارد، پرورش می‌یابد. میان شاهزاده و دایه، شیفتگی و عشقی پدید می‌آید و این عشق آن‌چنان بالا می‌گیرد که به تمتع و کام‌خواهی می‌کشد و سلامان جز دایه طلب نمی‌کند و نمی‌خواهد. پدر سلامان که پادشاه مصر و یونان و روم است، سلامان را شایسته جانشینی نمی‌بیند و درصدد است تا عشق آبسال را بر او سرد کند. شاه به مشاورت حکیم، به لطایف‌الحیلی متوسل می‌شوند که سرانجام آن غرقه‌شدن زن در دریاست. اما سلامان هنوز بیمار عشق است تا این‌که حکیم او را با خود به درون غاری می‌برد و پس از روزه و ریاضت، صورت رب‌النوع عشق و زیبایی زهره را به او می‌نماید و او گرفتار عشق حقیقی می‌شود و عشق زمینی و مجازی را از خاطر می‌برد و از خواب هوسناک فراموشی بیدار می‌شود و استعداد ملک‌داری و شهریاری می‌یابد. (سجادی، ۱۳۷۴: ۱۳۹) و (کربن، ۱۳۷۸: ۳۷۳) در این داستان هم سلامان با برخورداری از خورش دنیوی (از طرف دایه) جایگاه و نژاد اصیل خود را از خاطر می‌برد و سرانجام با هدایت حکیمی الهی از خواب مرگ بیدار می‌شود و چشم به دنیای حقیقی می‌گشاید.

۷- اسطوره یاد و فراموشی در رساله‌های رمزی سهروردی

«شهاب‌الدین یحیی سهروردی» (۵۸۷-۵۴۹ ه.ق) مشهور به «شیخ اشراق» صاحب کتاب «حکمة الاشراق» از بزرگ‌ترین فیلسوفان ایرانی است که با مایه‌گرفتن از حکمت‌های خسروانی، یونانی و عرفان اسلامی، بنای یکی از پرارج‌ترین فلسفه‌های عرفانی را گذاشته است. سهروردی همچون ابن‌سینا دارای رسائل رمزی فارسی و عربی است که از میان مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به رساله *عقل سرخ*، *آواز پر جبرئیل*، *مونس العشاق* و *قصّة العربیة الغریبه* اشاره کرد.

حکمت سهروردی در رساله‌هایش بیشتر برگرفته از حکمت هرمسی - گنوسی است. کربن که پژوهش‌های فراوانی را بر روی آثار سهروردی به انجام رسانده، معتقد است که برای سهروردی، هرمس پدر حکما و کلّ معرفت است. (کربن، ۱۳۸۴: ۷۶) وی به پیروی از ابن‌سینا تلاش کرده تا مسیر سفر سالک را از عالم ظلمت به جهان نور و روشنایی با تمثیل و رمز در رساله‌های کوتاه داستانی بیان کند. وی در این آثار، حال حکیم اشراقی را بیان می‌کند که درصدد یافتن فرشته شخصی برمی‌آید و با وی دیدار می‌نماید.

«تقی پورنامداریان» در کتاب *عقل سرخ* که در آن به شرح و بسط برخی رساله‌های رمزی سهروردی پرداخته، بر آن است که «احساس حکیم اشراقی در این جهان، احساس غربت و دورافتادگی از عالم نور و مشرق یا عالم روحانی است. عالم ماده و ظلمت یا غرب، تبعیدگاه جان و یا نفس ناطقه است ... اندوه دوری از یار و دیار و احساس دل‌تنگی و غربت، حکیم را باید به سیر و سلوکی معنوی و جهادی عرفانی برای رهایی از زندان غرب بکشانند. تشخیص موقعیت اسارت و تبعید خویش در غرب یا عالم مادی در نتیجه شناختن اصل و حقیقت نوری و روحانی خویش، سپس مجاهده و سیر و سلوک عرفانی برای رهایی از این تبعیدگاه غرب و بازگشت به اصل خویش، مراحل است که حکیم باید برای تحقق آن‌ها بکوشد.» (پورنامداریان، ۱۳۹۰: ۴۳)

سیر این سفر روحانی، اسطوره سفر آئینی را رقم می‌زند که یکی از لوازم آن اسطوره یاد و فراموشی است که هنگام غربت، تجربه می‌شود. داستان سالک در روایت‌های ابن‌سینا و سهروردی، اسطوره غربت آدمی و گم‌گشتگی و هبوط است و سپس آشنایی و معرفت که از پس آن ظاهر می‌شود، با توجه به اسطوره بیداری و فراموشی بررسی می‌شود.

شاید هیچ‌یک از رساله‌های مورد بحث نتواند همچون *عقل سرخ* سهروردی، اسطوره یاد و فراموشی را تبیین نماید. مایه گنوسی این رساله کاملاً روشن است و شباهت فراوانی با روایت هندی ماتسیندرانات دارد که پیش از این ذکر شد. در داستان *عقل سرخ*، ماجرای گرفتاری بازی (که رمز روح است) دیده می‌شود که

اسیر شده و دو چشم وی را می‌دوزند و چهار بند و ده موکل بر وی می‌نهند تا از جای خود نگریزد. پس از مدتی چشمان باز اسیر شده را به تدریج می‌گشایند و جهان را چنان که هست به وی می‌نمایند. روزی باز موکلان را بر خود غایب می‌بیند. به گوشه‌ای می‌خزد و با بند لنگان روی سوی صحرا می‌نهد و در صحرا با پیرمردی نورانی دیدار می‌کند که این دیدار خود سرآغاز مرحله نوینی از زندگانی ماورائی وی به‌شمار می‌رود.

در فرایند قرائتی نمادین می‌توان اذعان کرد که بستن چشمان باز و نهادن موکل و نگهبان بر وی، برای آن است تا مبادا او خاطره سرزمین اصلی خود را به یاد بیاورد. برای رام کردن باز باید فراموشی بر وی غالب گردد. اما او زمانی که موکلان را غایب می‌بیند در حالیکه هنوز اسیر است با مشاهده بارقه نوری راهی صحرا (رمز عالم مثال) می‌شود. این حرکت راه‌رهایی و به یاد آوردن است. در داستان ماتسیندرانات هم می‌بینیم که چشمان وی را می‌بندند و وی را از سرزمین مألوفش به قصری می‌کشاند و وی در آنجا تمامی خاطرات گذشته را از یاد می‌برد. در داستان آواز پر جبریل نیز نظیر چنین واقعه‌ای رخ می‌نماید:

در روزگاری که من از حجره زنان نفوذ برون کردم و از بعضی قید و حجر اطفال خلاص یافتم، یک شبی که ... برفتم و این در که در شهر بود محکم بیستم و بعد از رتق آن قصد فتق در صحرا کردم ... (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۲۶۷)

ناگفته پیداست که محکم کردن و رتق در دنیا و فتق در صحرا، کنایه از روی گرداندن از عوالم زمینی، ترک علاقه با عالم محسوسات و باز کردن چشمان و بیدار شدن در عالمی مثالی و روحانی می‌باشد.

از جذاب‌ترین رساله‌های رمزی سه‌روردی «قصه الغریبه الغریبه» به زبان عربی است. ساختار روایی این رساله شباهت فراوانی به ترانه مروارید و یا همان داستان جامه فخر دارد. در این داستان، شیخ اشراق دیدار انسان نورانی با جفت آسمانی‌اش را به گونه‌ی یک تجربه‌ی رویا گونه و در قالب سفری درونی به تصویر می‌کشد. این داستان سرگذشت هبوط روح و اسارت در سلاسل و اغلال جهان ماده و زندان تن است؛ و مجاهده‌ی نفس برای گذشتن از این موانع؛ که سرانجام با رسیدن به طور سینا و صومعه‌ی افسانه‌ای پدر و دیدار با او به پایان می‌رسد. پژوهشگران حوزه رسایل رمزی به مشابهت این داستان با

جامه فخر اشاره کرده اند. کرین در کتاب «انسان نورانی» می نویسد که رساله غربت غربی چنان با سرود مروارید همپایی نزدیکی دارد که همه چیز آن چنان رخ می دهد که گویی سهروردی درست در حال خواندن داستان شهزاده جوان ایرانی بوده که خانواده اش او را از خاور به مصر فرستادند تا مروارید را به دست آورد. (کرین، ۱۳۸۳: ۴۴) در داستان سهروردی کودک خاور به باختر که همان دیار قیروان یا شهر ستمگران است، فرستاده می شود. وی در این شهر به زنجیر بسته و به چاهی افکنده می شود. او احساس می کند که از فراموش زدگی و بیزاری هردم ناتوانی اش فزونی می گیرد. آنگاه هددهی پیام خانواده اش را از دوردست می آورد و او را به طی طریق می خواند... (همان: ۴۵)

هددهی درآمد از روزن، سلام کنان در شبی روشن با مهتاب، و در منقارش رقعہ ای که صادر شد از وادی ایمن، و بر آن رقعہ نوشته: آرزومندان کردیم، آرزومند نمی شوید، بخواندیم شما را رحلت نمی کنید، و اشارت کردیم فهم نمی کنید... (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۳۸۵)

در این داستان هم همچون روایت گنوسی سرود مروارید شاهزاده به خواب و فراموشی دچار می شود و غرض از سفر و هدف از سیر و سلوک را از یاد می برد. هددهی نامه ای از پدر و مادر برای او می آورد و او با به یاد آوردن گذشته خود و وطن اصلی اش دوباره راهی می شود. و این آغاز بیداری و حرکت به سوی طلب مشرقی ست.

۸- اسطوره یاد و فراموشی در داستانی از مثنوی

شاید بیش از هر عارف دیگری بتوان نمونه های کهن الگویی و اسطوره ای را در دیوان و یا مثنوی مولانا جلال الدین (۶۷۲-۶۰۴) یافت. حالات ناخودآگاهی و رویایی که مولوی تجربه کرده بهترین نمونه و خالص ترین شکل تجربه های درونی و فرایند فردیت است. پژوهش های بسیاری در رابطه با ویژگی های اسطوره ای آثار مولوی صورت پذیرفته است. اما در اینجا یکی از نمونه های عالی آن را که دربردارنده کهن نمونه های برجسته ای ست مطرح می کنیم تا نشان دهیم که جز عطار در داستان شیخ صنعان، چگونه مقوله فراموشی و ذکر مورد توجه عرفای ایران بوده است. در دفتر چهارم مثنوی حکایتی با عنوان «حکایت آن پادشاهزاده که پادشاهی حقیقی به وی روی نمود.» موجود است که داستان پادشاهی ست که برنا پسری دارد و در رویا می بیند که او را از دست می دهد، پس تصمیم می گیرد تا برای او

همسری مناسب برگزینند. در این اثنا کمپیرکی جادوگرعاشق شاهزاده می شود و با جادو کردن شاهزاده او را فریفته خود می کند و نزدیک به یک سال رنج و اندوه بر دل پادشاه می نشیند اما راهی به رهایی نمی بیند تا اینکه از شدت یارب یارب او ساحری استاد نزد او آمده و راه رهایی فرزند را به وی می نمایاند. او از شاه می خواهد به گورستان برود و گور سپیدی را باز کند و گره هایی را در درون گور بگشاید. با باز شدن گره ها پسر شاه از گرفتاری عشق کمپیر نجات می یابد و عروس زیباروی خود را می بیند و پیر زشت رو از غصه جان می دهد:

آن پسر با خویش آمد شد دوان سوی تخت شاه با صد امتحان
جادوی کمپیر از غصه بمرد روی و خوی زشت فا مالک سپرد
شاهزاده در تعجب مانده بود کز من او عقل و نظر چون در ربود
نوعروسی دید همچون ماه حسن که همی زد بر ملیحان راه حسن (مولوی، ۴/۴۶۶)

همانطور که از فحوای شعر برمی آید، بنای این قصه هم بر فراموشی حقیقت و به یاد آوردن آن است. شاهزاده (رمز جان شاه)^۶ با جادوی کمپیر، اسیر ناپینایی و جهل می شود و همه راه ها برای نجات وی بسته می ماند، تا اینکه استادی الهی و راهنمایی روحانی شاه (پدر) را درمی یابد و راه نجات وی را در گور می نماید. ورود به گور نمادی از ورود به ناخودآگاهی و باز کردن گره ها کنایه از یافتن راه و هدایت است. این داستان نیز در پیرنگ خود شباهت هایی با داستان ماتسیندرانات دارد. در آن داستان هم مرید شیخ به زیر زمین می رود و همانگونه که شاه با رفتن درون گور شاهزاده را نجات می بخشد، دفتر سرنوشت استاد را دگرگون می سازد.

نتیجه گیری

نمونه داستان هایی که از ابن سینا، سهروردی و مولوی نقل شد فقط بخشی از میراث اسطوره ای و کهن الگویی ایرانی ست که در آن می توان نمونه های عالی برای میراث ارزشمند اساطیری ایرانی را یافت که متأثر از فرهنگ اسلامی و عرفانی و حکمت های خسروانی و ماندایی و مانوی و گنوسی و هرمسی پیش از آن است. اسطوره یاد و فراموشی یکی از اسطوره های مشهور گنوسی ست که نمونه های فراوانی در فرهنگ اسلامی و متون عرفانی دارد.

۱۸. در ادبیات گنوسی پدر و پسر یکی هستند. پدر بواسطه پسر شناخته می شود و نام پدر پسر است. (رک: هاروید، ۱۳۸۷: ۲۵۴)

در حقیقت همانطور که برادران صفا، نویسندگان رسایل دریافته اند، در تمامی این ماجراها حکایت نفس جزیی انسانی مطرح می شود که بواسطه فراموشی و از دست دادن بینش به هبوط دچار می شود. اما در جان برخی از این هبوط شوندگان بارقه های نور هنوز موجود است که می توانند با درون بینی و کسب معرفت به آن چنگ زده و از وطن اصلی و حقیقی خود سراغ بگیرند. در بیشتر این داستان ها زن سمبول نفس اماره و هوا و هوس ها و خواهش های نفسانی ست که سالک طریق را از طی مسیر بازمی دارد. دختر ترسا در داستان شیخ صنعان، ملکه زیبارو در داستان ماتسیندرانات، ابسال در داستان سلامان و ابسال، کمپیر جادو در داستان مثنوی از این گونه اند.

در روایت کهن گنوسی سرود مروارید می بینیم که سرزمین مصر نماد دنیا و خاور و یا دنیای شرق رمز وطن است. و شاهزاده که رمز جان و روح است سرانجام به هدایت پدر / شاه می تواند مروارید وجود خود را از چنگال ازدهای نفس اماره رهایی دهد و با شناخت و معرفت به وطن اصلی بازگردد. این روایت را به صورت یک بن مایه تکرار شونده در برخی داستان های ابن سینا، سهروردی و مولوی می توان دید. این داستان مکرر اسطوره ای، یک کهن نمونه اصیل و ازلی دارد و آن ماجرای آفرینش آدم در بهشت و رانده شدنش از آن مکان بواسطه نافرمانی ست. هبوط آدمی بر زمین و ماجرای غریبی و غربت وی در این جهان مادی پیرنگ روایت های متعددی بوده که نویسندگان آن رساله ها تلاش کرده اند تا راه نجات وی را از این جهان به وی بنمایند و آزادی و رهایی را با یاد آوردن و دیدار با فرشته شخصی خود هموار سازند.

اسطوره فراموشی و یاد را جز در عالم قصه ها و روایت ها می توان در کتاب مقدس مسلمانان قرآن نیز یافت. اهمیتی که قرآن برای ذکر (به یاد آوردن) قائل است معطوف به، به یاد آوردن حق و حقیقت است. در قرآن داستان آنانکه از یاد برده اند و با هیچ ذکری به یاد نمی آورند آمده است: «و إذا ذکروا لا یذکرون» (الصافات/۱۳) و این شیطان است که آنان را از به یاد آوردن بازمی دارد «فأنسأه الشیطان الذکر ربّه» (یوسف /) همچنین احوال آنانکه با ذکر و یادآوری نام حق قلب هایشان آرام می گیرد زیرا دریچه نور بر ایشان گشوده می شود: «ألا بذکر الله تطمئنّ القلوب» (الرعد/۲۸) در قرآن بارها خلقت انسان و چگونگی آن به وی یادآوری شده «أولا یذکر الإنسان أنا خلقناه من قبلی و لم یک شیئا» (مریم/۶۷) و نیز امر شده که پیروی کسانی را نکنید که قلب هایشان از یاد ما غافل است و مطیع نفس شان هستند «و لا تطع من أغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتّبع هواه» (الکهف/۲۸). و همچنین آنگاه که از کافران سخن می راند آنان را کسانی می داند که بر چشمان شان پرده و بندی ست که فرصت یادآوری و ذکر را از ایشان می گیرد «الذین کانت أعینهم فی غطاء عن ذکری و کانوا لا یستطیعون سمعا» (الکهف/۱۰۱) خداوند مثال های

فراوان می آورد تا تذکری و یادآوری باشد برای مردمان «و يضرب الله الأمثال للناس لعلهم يتذكرون» (ابراهیم/۲۵) تأکید فراوان قرآن بر ذکر و فراوانی فعل امر اذکروا از آنجاست که آدمی فراموشکار است و راه نجات و رهایی اش با ذکر هموار می شود. و قرآن خود تذکره است. «إِلَّا تَذَكُّرَ لِمَن يَخْشَى» (طه/۳)

منابع

- ابن جوزی ابوالفرج (۱۹۹۸) ذمّ الهوی، تحقیق و تعلیق خالد عبداللطیف السبع العلمی، بیروت: دارکتاب العربی
- اخوان الصفا(۲۰۰۵) رسائل اخوان الصفا و خلان الوفا، چهار جلد، بیروت: موسسه الاعلمی المطبوعات
- ارشاد محمدرضا (۱۳۹۰) گستره اسطوره، چاپ دوم، تهران: هرمس.
- اسماعیل پور ابوالقاسم (۱۳۸۳) اسطوره آفرینش در آیین مانی، تهران: کاروان.
- _____ (۱۳۸۷) اسطوره بیان نمادین، چاپ دوم، تهران: سروش.
- _____ (۱۳۹۰) زیر آسمانه های نور، تهران: قطره.
- الیاده میرچا (۱۳۹۱) اسطوره و واقعیت، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: کتاب پارسه
- الیاده میرچا (۱۳۸۶) چشم اندازه های اسطوره، ترجمه جلال ستاری، چاپ دوم، تهران: توس
- بروک تیموتی و پیتر گندی (۱۳۸۴) هرمتیکا، گزیده هایی از متون هرمسی، ترجمه فریدالدین رادمهر، تهران: نشر مرکز
- پورنامداریان تقی (۱۳۹۰) عقل سرخ، تهران: سخن
- _____ (۱۳۶۴) رمز و داستان های رمزی در ادب فارسی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- تقی شکوفه (۱۳۸۷) دوبال خرد، عرفان و فلسفه در رساله الطیر ابن سینا، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز
- زرین کوب عبدالحسین (۱۳۸۲) ارزش میراث صوفیه، چاپ پنجم، تهران: امیر کبیر.

سجادی سیدضیاءالدین (۱۳۷۴) قصه حی بن یقظان، تهران: سروش

شاهنگیان نوری سادات (۱۳۸۴) بحثی در نجات شناسی گنوسی، فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، صص ۴۷-

۶۰

شایگان داریوش (۱۳۸۷) آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، مترجم باقر پرهام، چاپ پنجم، تهران: فرزانه روز

کرین هانری (۱۳۸۴) بن مایه های آیین زرتشت در اندیشه سهروردی، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: جامی

کرین هانری (۱۳۸۳) انسان نورانی در تصوف ایرانی، ترجمه فرامرز جواهری نیا، چاپ دوم، تهران: آموزگار خرد

کرین هانری (۱۳۸۷) ابن سینا و تمثیل عرفانی، ترجمه انشالله رحمتی، تهران: جامی

مولوی جلال الدین (۱۳۶۲) مثنوی، چاپ دوم، تهران: مولی سه جلد

هالروید استوارت (۱۳۸۷) ادبیات گنوسی، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: اسطوره

Encyclopaedia Britanica, 1991, Myth and Mythology, vol 24. pp 718-723